



ماهیت فرقه‌گرایی جدید عربستان سعودی

علیه جمهوری اسلامی ایران

علی اصغر ستوده - دکتری روابط بین‌الملل و مدرس دانشگاه گیلان
جعفر خزائی - کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبائی



چکیده

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عربستان سعودی و سایر پادشاهی‌های محافظه‌کار با نظام سیاسی استبدادی در خاورمیانه سعی نموده‌اند با استفاده از ابزارهای مختلف، از صدور انقلاب اسلامی و افزایش نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در پهنه مسائل جهان اسلام جلوگیری نمایند. از جمله این ابزارها در این راستا می‌توان به حمایت همه‌جانبه از عراق در جنگ تحمیلی، حمایت از تحریم‌های مالی-نظامی غرب و جنگ تبلیغاتی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد. در این تقابل، استفاده از ابزار فرقه‌گرایی و بکار بردن اصطلاحاتی همچون هلال شیعیه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به نظر می‌رسد که حمایت عربستان سعودی از فرقه‌گرایی در بحران‌های سوریه و عراق در ادامه تقابل با نظام جمهوری اسلامی ایران قابل بررسی باشد. در این راستا، این پژوهش محور بررسی خود را بر این مبنا قرار داده است که فرقه‌گرایی از چه جایگاهی در راهبرد کلان عربستان در تحولات جدید منطقه‌ای علیه نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است؟ یافته‌های این پژوهش بر این مبنا است که عربستان سعودی با استفاده از ابزار فرقه‌گرایی در سوریه و عراق به دنبال تضعیف محور مقاومت در حوزه شامات و کاهش پیوندهای جمهوری اسلامی ایران با عراق پس‌اصدام است. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و منابع گردآوری داده‌ها، منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

کلیدواژه‌ها: عربستان سعودی، وهابیت، فرقه‌گرایی، جمهوری اسلامی ایران، محور مقاومت



مقدمه

انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران از ۱۹۷۹ تاکنون، همواره از تأثیرگذارترین محرک‌های منطقه‌ای به خصوص در بعد اسلام‌گرایی و شکل‌گیری محور مقاومت در مقابل اسرائیل و محافظه‌کاری بوده است. در این راستا، غرب با کمک رژیم‌های محافظه‌کار منطقه که این نظام و نفوذ منطقه‌ای آن را به عنوان یک چالش اساسی فراروی خود می‌بینند، سعی در انزوای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران داشته است. در این میان، نقش عربستان سعودی با توجه به ایدئولوژی و نظام سیاسی متضاد با جمهوری اسلامی ایران کاملاً آشکار و محسوس بوده است. از جمله نمودهای فعالیت این دولت‌ها می‌توان به حمایت‌های لجستیکی، مالی و دیپلماتیک عربستان سعودی و سایر دولت‌های عرب از عراق در طول جنگ تحمیلی علیه نظام جمهوری اسلامی اشاره کرد.

به طور کلی، عربستان سعودی و سایر دولت‌های محافظه‌کار عربی، جمهوری اسلامی ایران را از دو جهت اساسی به عنوان چالش می‌بینند. در بعد نخست؛ با توجه به ساخت سیاسی استبدادی داخلی این دولت‌ها و آلترناتیو انقلاب اسلامی مبتنی بر نظام مردم‌سالاری دینی، این دولت‌ها نظام جمهوری اسلامی ایران را به عنوان چالشی در راستای تغییر نظام سیاسی استبدادی خویش می‌بینند. در بعد دوم نیز نفوذ و افزایش مشروعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به خصوص در مسأله محور مقاومت، ترس دولت‌های محافظه‌کار و وابسته به غرب را نسبت به این نظام دوچندان نموده است. در این راستا، این دولت‌ها همواره سعی نموده‌اند که از طریق ابزارهای مختلف و از جمله تقویت نیروهای ضد نظام جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان، این نظام را با چالش مواجهه نمایند. به نظر می‌رسد که شروع شورش‌ها و جریان‌های تروریستی-تکفیری در خاورمیانه و به خصوص در عراق و سوریه، فرصت مناسبی برای تقویت نیروهای ضد محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران در منطقه به وجود آورده است. حمایت‌های عربستان سعودی، قطر و سایر دولت‌های محافظه‌کار از جریان فرقه‌گرایی در سوریه و عراق دلیلی بر اثبات این ادعاست. در این راستا، این مقاله محور بررسی خویش را پیرامون این سوال اساسی قرار داده است که فرقه‌گرایی، از چه جایگاهی در راهبرد کلان عربستان در تحولات جدید منطقه‌ای علیه نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است؟

با توجه به پرسش فوق، فرضیه این مقاله این است که عربستان سعودی با استفاده از ابزار فرقه‌گرایی در سوریه و عراق، به دنبال تضعیف محور مقاومت در حوزه شامات و کاهش پیوندهای جمهوری اسلامی ایران با عراق پساصدام است.



جهت آزمون این فرضیه، ابتدا نقش هویت و سیاست خارجی به عنوان چارچوب نظری پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ سپس در ادامه پژوهش، ماهیت تقابل عربستان سعودی با نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران در قالب محور سازش در مقابل محور مقاومت و سپس اصطلاح غربی هلال شیعی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در بخش نهایی نیز ابزار فرقه‌گرایی به عنوان ابزاری برای کاهش نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

چارچوب نظری: هویت و سیاست خارجی

به طور عمومی، تجزیه و تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل در سیطره مکتب رئالیسم و به خصوص رئالیسم ساختارگرا به عنوان جریان غالب در صحنه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بوده است. از چشم‌انداز رئالیستی، دولت‌ها به عنوان کنش‌گران یکپارچه در صحنه نظام بین‌الملل به دنبال افزایش قدرت در راستای تأمین امنیت خویش هستند. به عبارت دیگر، محرک اصلی دولت‌ها در صحنه نظام بین‌الملل، انگیزش بقا در آنارشی است. اما این چارچوب تحلیلی از سوی جریان‌های ضد شالوده‌گرا، به دلیل عدم توجه رئالیسم ساختارگرا به ساختار معنایی در تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل و در نهایت سیاست خارجی مورد انتقاد بوده است. یکی از این نظریات که از اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد حوزه روابط بین‌الملل شد، نظریه سازه‌نگاری است. این نظریه که در مقابل نظریه مادی‌گرای جریان اصلی روابط بین‌الملل مطرح شده است با رد برداشت‌های خردگرایانه نواقح‌گرایی، دیدگاهی منطقی-اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد که بر اهمیت ساختارهای هنجاری، مادی و نقش هویت در ساخت منافع، کنش‌ها و تکوین متقابل کارگزار-ساختار تاکید می‌کند (Price and Reus-Smith, 1998:256).

مهمترین اثر در این زمینه، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل اثر الکساندر ونت است که در مقابل نظریه سیاست بین‌الملل کنت والتز مطرح شده است. در مقدمه‌ای که الکساندر ونت بر چاپ فارسی کتاب خود نگاشته، وی معتقد است که کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل به مانند نظریه نواقح‌گرایی، نظریه‌ای در زمینه سیاست خارجی نیست، اما به نظر می‌رسد با تأکیدی که بر ساختار معنایی نظام بین‌الملل، سرشت اجتماعی کنش‌گران و چگونگی شکل‌گیری هویت و منافع آنها دارد، برای تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها مفید باشد. از دیدگاه الکساندر ونت، هویت دولت‌ها تعیین‌کننده سیاست خارجی آنها است و هر کدام از دولت‌ها در نظام بین‌الملل به مانند افراد در جامعه داخلی، نوعی هویت دارند که به رفتار آنها در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد و پیش‌بینی رفتار آنها را امکان‌پذیر می‌کند.

این هویت که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته است، عاملی موثر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. هویت از این دیدگاه، خصوصیتی است که دولت‌ها به عنوان کنش-گران نیت‌مند دارند و موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری آنها است. به تعبیری روشن‌تر، هویت یک ویژگی ذهنی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنش‌گران از خود دارد (ونت، ۱۳۸۴ش، ص ۳۲۶). به عبارتی، هویت پدیده‌ای است که در رابطه خود-دیگری شکل گرفته و قوام پیدا می‌کند و پدیده‌ای از قبل داده شده و مسلم‌انگاشته نیست، بلکه در فرایند تعامل ایجاد شده و بر منافع و ترجیحات افراد و دولت‌ها تأثیر می‌گذارد (مشیرزاده، ۱۳۸۴ش، صص ۳۳۲ و ۳۴۹). البته معنای این فهم، وابسته به این است که آیا سایر کنش‌گران، کنش‌گر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا خیر؟ بنابراین هویت، واجد یک ویژگی بین‌ذهنی و نظام‌محور است و همزمان دو نوع انگاره‌ی خود و دیگری، وارد فرایند هویت‌سازی می‌شود. در واقع، هویت در خلاء ایجاد نمی‌شود، بلکه در فرایند تعاملات اجتماعی است که شکل می‌گیرد (ونت، ۱۳۸۴ش، ص ۳۲۶). در نهایت باید استدلال کرد که هویت دولت، اهرمی تئوریک برای طرح موضوع برساختگی تهدید و انتخاب شریک در اتحاد موردنظر به دست می‌دهد. در واقع، نه منطق آنارشی، بلکه این سیاست هویت است که در اغلب مواقع، فهم بهتری در مورد این که کدام دولت‌ها تهدیدی بالقوه یا فوری برای امنیت دولت قلمداد می‌شود، ارائه می‌دهد.

با توجه به مفروضات نظری فوق، رابطه بین جمهوری اسلامی ایران و عربستان به خصوص بعد از سقوط دولت صدام، متأثر از تنش‌های ساختاری موجود در منطقه است. هر کدام از این دو بازیگر، به دنبال رهبری جهان اسلام و همچنین چیدمان خاصی از نظم در منطقه هستند. در حالی که برداشت جمهوری اسلامی ایران از عربستان به عنوان بازیگری وابسته به امریکا این است که این کشور می‌خواهد برتری مشروع ایران در خلیج فارس و خاورمیانه را به چالش بکشد، عربستان سعودی در مورد قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه نگران است و به طور خاص، نگران افزایش قدرت جمهوری اسلامی ایران بعد از سقوط صدام است. یک نگرانی ویژه ریاض در مورد ایران این است که ایران قادر است مشروعیت عربستان را در منطقه در پهنه مسائل عربی به چالش بکشد و به خصوص این نگرانی در مسئله فلسطین مشهود است. این دو کشور در خصوص ایدئولوژی‌های سیاسی و حکومت‌رانی نیز دارای تضاد می‌باشند. فلسفه وجودی جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر مردم‌سالاری دینی است، مشروعیت رژیم‌های پادشاهی دولت‌های خلیج فارس را به چالش می‌کشد (Hassan, 2013: 20-22). از طرف دیگر، قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران نیز بهترین نمایش در اختلاف اعراب و اسرائیل بوده است. ایران، قلب‌ها و ذهن‌ها را به



وسيله ارجاع دادن عليه اسرائيل و غرب در جهان اسلام و منطقه تسخير نموده است و اين برداشت به وسيله افکار عمومي شکل گرفته است که ايران تنها کشور اسلامي است که در مقابل اسرائيل و غرب (به خصوص بر سر مسئله فلسطين) ايستاده است و نه پادشاهي عربستان سعودي و نه هيچ کشور عرب ديگري نمی‌تواند چنين نقشي همانند ايران داشته باشد. همچنين ايران هيچ ترسي از به کار بردن قدرت سخت عليه اسرائيل ندارد؛ نيروي حزب‌الله و تعداد زيادي از نظاميان عراقي در حال حاضر بهترين مثال برای اثبات اين ادعاست (Shabaneh, 2013: 3-4).

در نتيجه، در چارچوب فوق است که سياست و راهبرد منطقه ای عربستان سعودي و ساير دولت‌های عرب نسبت به جمهوری اسلامي ايران شکل می‌گيرد. در واقع، درک اين دولت‌ها از هويت نظام جمهوری اسلامي ايران به عنوان یک تهديد عليه نظام سياسي خويش، منجر به شکل‌گيري اين تقابل منطقه‌ای شده است. اين تقابل در رويکرد عربستان سعودي بعد از شکل‌گيري انقلاب اسلامي عليه نظام جمهوری اسلامي ايران کاملاً نمايان بوده است.

◀ نظم منطقه‌ای قبل از بيداری اسلامي

خاورميانه و شمال آفريقا طی دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شاهد ظهور، گسترش و گاه افول جريان‌های گوناگونی بوده است که خود را ذيل عنوان «اسلام‌گرا» تعريف می‌کردند. فعاليت اين جريان‌ها، فارغ از نتايج آن، توجه سياستمداران و تحليل‌گران را پيش از گذشته به پديده اسلام سياسي جلب کرد. در اين ميان، تشديد فعاليت «جنبش‌های اسلام‌گرا» تنها پديده‌ای نبود که جلب توجه می‌کرد، بلکه ظهور یک دولت اسلام‌گرا در ايران بسيار جذاب‌تر می‌نمود. ايران اينک به آزمایشگاه زنده‌ای برای آزمون توانایی و ظرفيت ايدئولوژی جديد، مردم‌سالاری دينی در آمده بود (نبوی، ۱۳۸۹ ش، صص ۸-۹). از نظر فيشر، با انقلاب ۱۹۷۹ مومنان می‌توانستند معنويت و دينداری خويش را در قالب یک انقلاب در اين جهان مادی فریاد بزنند، انقلابی که بر همه فریب‌کاری‌ها و فساد گذشته فائق آمد و تحت رهبری آيت‌الله خمینی جامعه دينی را برخواهد انگيخت (Fisher, 1980: 129). اما ديري نپايد که ظهور انقلاب اسلامي ايران زمينه دو قطبی شدن خاورميانه را فراهم نمود. در یک طرف اين قطب، نظام جمهوری اسلامي ايران همراه با نيروهای اسلام‌گرا قرار گرفتند و در نقطه مقابل، ايدئولوژی‌های ليبراليسم غرب و سوسياليسم شرقی که ايدئولوژی انقلاب اسلامي را به عنوان یک چالش می‌ديدند و در نتيجه سعی نمودند با حمايت از پادشاهي‌های محافظه‌کار، مانع رشد و نفوذ انقلاب اسلامي و نظام جمهوری اسلامي ايران در منطقه شوند. عربستان

سعودی و سایر دولت‌های خلیج فارس در مرکز این استراتژی ضد نظام جمهوری اسلامی ایران در منطقه قرار گرفتند که در ذیل ماهیت این تقابل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

✦ محور مقاومت در مقابل محور سازش

خاورمیانه در دوران پیش از تحولات موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی به دو محور سازش و مقاومت نه تنها در موضوع مناقشه‌ی رژیم اسرائیل و فلسطین، بلکه تقریباً در تمامی مسائل تقسیم شده بود. نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان نمود گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه روابط بین‌الملل، به عنوان کشوری کانونی در اتحاد با سوریه، حزب‌الله لبنان و گروه‌های حماس و جهاد اسلامی محور مقاومت را تشکیل داده بودند. در نقطه مقابل و در محور سازش با رژیم صهیونیستی نیز کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس، اردن و مصر در اتحاد با آمریکا حضور داشته‌اند و اسرائیل، عربستان سعودی و مصر مراکز اصلی قدرت در محور سازش به شمار می‌رفتند.

قدرت نرم ایران نیز بهترین تجلی را در اختلاف اعراب و اسرائیل داشته است. ایران با مبارزه‌جویی با اسرائیل و آمریکا توانسته قلب‌ها و ذهن‌های بسیاری از توده‌های عرب را تسخیر نماید و این برداشت به وسیله افکار عمومی شکل گرفته است که ایران تنها کشور اسلامی است که در مقابل اسرائیل و غرب (به خصوص بر سر مسئله فلسطین) ایستاده است. نه پادشاهی عربستان سعودی و نه هیچ کشور عرب دیگری نمی‌تواند نقشی همانند ایران داشته باشد (Shabaneh, 2013: 3-4). در همین راستا، عربستان سعودی، حمایت ایران از گروه‌های مقاومت را به عنوان مداخله غیرمشروع در مسائل حوزه عربی عنوان می‌کند و در تلاش است تا از گسترش نفوذ و تأثیرگذاری جمهوری اسلامی ایران در این حوزه بکاهد. در این راستا، تضعیف و تعدیل قدرت و نقش‌آفرینی گروه‌هایی مانند حماس و حزب‌الله، از اهداف عمده سعودی‌ها در فلسطین و لبنان به شمار می‌رود. با پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین، اغلب کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی، بیشتر مایل بودند که حماس خط‌مشی خود را از مقاومت به سمت مذاکره و شناسایی اسرائیل تغییر دهد. در جریان جنگ بیست و دو روزه غزه نیز سعودی‌ها در قبال حملات اسرائیل به غزه سکوت کردند و حتی گزارش‌ها و نشانه‌هایی از خشنودی سعودی‌ها از این حمله آشکار شد (گودرزی، ۱۳۸۷ش، صص ۶۱-۶۰).

طی جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان در مقابل اسرائیل نیز سعودی‌ها، حزب‌الله را به ماجراجویی و ضربه به منافع اعراب متهم کردند، در حالی که توده‌های عرب خواستار حمایت از حزب‌الله در مقابل اسرائیل بودند. استفاده سعودی‌ها از منابع پولی و مالی و تزریق وسیع



آن به لبنان، برای تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی و امنیتی این کشور همچنان تداوم دارد. در سال‌های پس از ۲۰۰۶، عربستان سعودی سعی کرد با اختصاص منابع پولی قابل توجه به تقویت گروه‌های مخالف حزب‌الله بپردازد و یا به ایجاد شبکه‌ها و گروه‌های جدیدی اقدام کند. علاوه بر این، سعودی‌ها برای پیروزی جناح ۱۴ مارس در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۹ لبنان، سرمایه‌گذاری کردند و فعالیت‌های وسیعی انجام دادند تا از تسلط حزب‌الله و گروه‌های متحد آن در قالب جریان ۸ مارس در لبنان جلوگیری کنند. این مجموعه اقدامات سعودی‌ها به عنوان تلاش برای گسترش نفوذ و یک استراتژی برای سد گفتمان انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شود.

پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی فلسطینی‌ها در سال ۲۰۰۴ و افزایش تدریجی نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری این گروه، به خصوص مقاومت در برابر اسرائیل در جنگ ۲۲ روزه سال ۲۰۰۸ و همچنین نمایش قدرت حزب‌الله در برابر اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ و افزایش تأثیرگذاری این گروه در لبنان، از تحولات مهم چند سال اخیر است که نشان دهنده تقویت نقش و قدرت گروه‌های مقاومت در این دو کشور است. تحولی که از منظر سعودی‌ها به مثابه افزایش نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این منطقه و تعیین کنندگی بالاتر آن در معادلات و منازعه اعراب - اسرائیل منجر شده است.

به طور کلی، محور سازش و از جمله عربستان سعودی همواره به دنبال حل فصل اختلافات خویش با اسرائیل بوده است. در همین راستا، طرح صلح عربی عربستان سعودی با ابتکار ملک عبدالله، پادشاه وقت عربستان در بیروت در نشست سران عرب سال ۲۰۰۲ مطرح شد. این طرح به قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت به عنوان بستر دیپلماتیک ارجاع داده و بر اساس آن، خواستار عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی قبل از ۱۹۶۷ شد. این طرح، شامل بلندی‌های جولان، بیت‌المقدس شرقی و پذیرش یک دولت مستقل فلسطینی به پایتخت بیت‌المقدس شرقی از سوی اسرائیل بود. در مقابل پذیرش این طرح، تمام کشورهای اتحادیه عرب رضایت می‌دهند که به نزاع با اسرائیل خاتمه داده، با اسرائیل صلح برقرار کرده و مناسبات عادی با این رژیم را آغاز نمایند. اتحادیه عرب در مراحل مختلفی، طرح ابتکاری عربستان را مورد تأکید قرار داده است؛ از جمله شیخ حمد بن جاسم آل ثانی، وزیر امور خارجه قطر در آوریل ۲۰۱۳ به نمایندگی از اتحادیه عرب، طرحی را به جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا ارائه داد. وی در سخنانی به نمایندگی از جانب هیئت وزارتی اتحادیه عرب به واشنگتن (وزرای خارجه قطر، فلسطین، اردن، مراکش، مصر و عربستان به همراه دبیر کل اتحادیه عرب)، طرح تعدیل شده صلح عربی را ارائه کرد و خواستار توافق بین اسرائیل و یک کشور آینده فلسطینی برپایه مرزهای پیش از جنگ

سال ۱۹۶۷ خاورمیانه شد. اما برخلاف پیشنهادهای قبلی به یک مبادله جزئی زمین بین اسرائیلی‌ها و فلسطینیان اشاره نمود. در طرح جدید قطر، مفاد زیر وجود داشت:

حذف عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از اراضی اشغالی عربی در جولان و لبنان و منحصر نمودن مسئله اشغالگری اسرائیل به سرزمین فلسطین، دستیابی به راه‌حلی توافقی برای مشکل آوارگان بدون دربرداشتن عبارت «عادلان» و حذف تبصره «براساس قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل». حذف عبارات «مستقل»، «دارای حاکمیت کامل» و «پایتختی بیت‌المقدس شرقی» در بند سوم و افزودن عبارت «حل توافقی مشکل قدس شرقی و اماکن دینی» و «تبادل اراضی»

بر مبنای این طرح که احیای «صلح عربی» عربستان را نشان می‌دهد، در مقابل، اتحادیه عرب متعهد شده که به صورت جزئی با «تبادل زمین در برابر زمین» موافقت کند. وزیر امور خارجه قطر نیز در دیدار با تونی بلر بر اهمیت سازش فلسطین و اسرائیل برای اتحادیه عرب تأکید و اظهار کرد: «صلح میان فلسطین و اسرائیل برای کشورهای عربی یک انتخاب استراتژیک است.» کری نیز با استقبال از این طرح، آن را در راستای حمایت اتحادیه عرب از مذاکرات سازش خواند و گفت: «گام‌های محکم‌تری در این راه برداشته شده است و طرح جدید اتحادیه عرب، نماد این تلاش‌ها است. ما تمام تلاش خود را به کار می‌بندیم که علی‌رغم ناامیدی‌های گذشته و پیچیدگی‌های پیش رو، میز مذاکره را بازگردانیم» (احمدی، ۱۳۹۳ش، صص ۳۱-۲۵).

این اتفاقات در حالی رخ داد که جنبش حماس، طرح تبادل اراضی را محکوم کرد. اسماعیل هنیه، نخست وزیر حماس، مخالفت صریح خود را با طرح کمیته صلح عربی درباره تبادل اراضی و چشم‌پوشی از مرزهای سال ۱۹۶۷ اعلام کرد و گفت: «سرزمینی که به زور اشغال شده است، به زور باز پس گرفته می‌شود. مرزهای ما سرزمین تاریخی فلسطین است و این سرزمین فقط به ما تعلق دارد و ما طرح ابتکاری عربی را رد می‌کنیم.» خالد مشعل، رئیس دفتر سیاسی حماس نیز با انتقاد شدید از پذیرش طرح تبادل اراضی با رژیم صهیونیستی از سوی اتحادیه عرب، اعلام کرد که جنبش حماس از تمام گزینه‌ها برای آزادسازی اراضی فلسطین استفاده می‌کند. مشعل افزود: حماس با هرگونه تبادل اراضی با رژیم صهیونیستی مخالف است و نمی‌گذارد هیچ‌گونه امتیازی علیه فلسطین داده شود (همان). همین مسأله می‌تواند حماس را به عنوان یک محور مقاومت که از گفتمان انقلاب اسلامی ایران الهام گرفته، در تقابل با عربستان سعودی قرار دهد. بدین ترتیب پیوندهای سوریه و ایران که پس از ۱۹۷۹ آغاز شده بود، به شکل‌گیری محوری از متحدین شامل ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس در حوزه شمالی خاورمیانه انجامیده است که به محور مقاومت موسوم شده است. این



اتحاد، اگر چه ریشه اصلی‌اش در نگرانی‌های امنیتی دو دولت از اسرائیل و عراق نهفته بود، به مولفه‌ای کلیدی از توازن قوای منطقه‌ای در خاورمیانه تبدیل شده است. در واقع، محور مقاومت به جزئی از تقوای قدرت در خاورمیانه تبدیل شده و پیوندهایی سیاسی با برخی از گروه‌ها و نیروهای خرد غرب‌ستیز در منطقه برقرار کرده است. محور مقاومت، پیوندهایی با برخی از گروه‌های سیاسی در درون عراق، یمن، عربستان و حوزه خلیج فارس برقرار نموده است که پادشاه اردن از آن به عنوان نفوذ ایران به مثابه اختاپوسی با شاخک‌های متعدد در درون دنیای عرب نام برده است (Seeberg, 2012: 23).

◀ ماهیت ابداع مفهوم هلال شیعی

اصطلاح هلال شیعی (Shiite Crescent) برای نخستین بار در سال ۲۰۰۴ توسط «ملک عبدالله، پادشاه اردن» در مورد به قدرت رسیدن یک حکومت شیعی وفادار به ایران در عراق طرح شد. وی هشدار داد که در صورت بروز این اتفاق، از به هم پیوستن حکومت‌های ایران، عراق، سوریه با حزب‌الله لبنان یک «هلال شیعی» شکل خواهد گرفت. وی ضمن طرح این مفهوم بیان نمود که هدف ایران از روابط با عراق پس از صدام حسین، پیگیری تشکیل هلال شیعی است. پس از ملک عبدالله، پادشاه عربستان نیز از پیگیری پروسه «شیعه‌سازی اهل سنت عرب توسط جمهوری اسلامی ایران» سخن گفت. در سال ۲۰۰۶ نیز حسنی مبارک، رئیس‌جمهور وقت مصر گفت: «شیعیان در جهان عرب به ایران وفادارترند تا کشور خود». (Barzegar, 2008: 87-90). در این میان، از دیدگاه سعودی‌ها سیاست‌های امریکا به طور موثری باعث تحویل عراق به ایران شده است (Ehteshami, 2007: 42). این امر، نشان‌گر آن است که غرب موفق شده است که ایران‌هراسی و شیعه‌ترسی را کاملاً در ذهن برخی رهبران عرب و در پی آن برخی محافل مردمی، سیاسی و مطبوعاتی جهان عرب جا بیاندازد. در این میان، اظهارنظر «شیمون پرز»، رئیس رژیم صهیونیستی، جالب به نظر می‌رسد که گفته بود: «دیر یا زود جهان می‌بیند که ایران سعی دارد همه خاورمیانه را به چنگ بیاورد» (اسدی، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۵).

در نتیجه‌ی مباحث فوق، باید استدلال کرد که پادشاهی‌های محافظه‌کار عرب از نقش رهبری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک تهدید برداشت می‌کنند. زیرا از دیدگاه آنها، موفقیت نظام جمهوری اسلامی ایران در مسائل منطقه‌ای و به خصوص در تقابل با رژیم صهیونیستی، مشروعیت داخلی و منطقه‌ای آنها را با چالش مواجهه نموده است. در نتیجه، این بازیگران سعی در تضعیف پایه‌های محور مقاومت از جمله نظام سیاسی سوریه و حزب‌الله داشته‌اند.

نقش سوریه در تقویت نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، هدف نهایی دولت‌های محافظه‌کار عرب کاهش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. یکی محورهای این تقابل که امروزه نیز در جریان است، سوریه است. به طور کلی، سوریه بعد از انقلاب اسلامی ایران به عنوان مهمترین متحد استراتژیک جمهوری اسلامی، نقش بسزایی در افزایش قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در ابعاد مختلف ایفا نموده است که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نقش پیوندهای ایدئولوژیک سوریه در ارتقای نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، پیوندهای ایدئولوژیک سوریه با جمهوری اسلامی ایران و به خصوص در دوره بشار اسد، زمینه نفوذ تقویت ایدئولوژی انقلابی اسلامی ایران را در منطقه به ویژه در حوزه لبنان و فلسطین تقویت نموده است. بشار اسد می‌گفت که سوریه، رهبر مقاومت عربی در مقابل توطئه‌های مخرب امریکا است (Rubin, 2007: 219). در واقع، با این رویکرد وی، تداوم اتحاد استراتژیک دمشق-تهران تحت حکومت او توسعه یافت و دو کشور برای همکاری بیشتر در آنچه که دیدگاه‌های مشترک درباره طیف وسیعی از مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی شامل دشمنی نسبت به اسرائیل و اشغال عراق از سوی امریکا می‌خواندند، آماده شدند (Karmon, 39: May 2008). دمشق در مقایسه با هر دولت دیگری به تهران نزدیک‌تر بود و احتمالاً این دو کشور رویکردشان را نسبت به واشنگتن هماهنگ می‌کردند (Kessler, Summer 2007: 6). در رابطه با طرح خاورمیانه جدید، از دیدگاه بشار اسد، این طرح از سوی امریکا صرفاً پوششی در راستای اهداف استراتژیک خود و متحدش در منطقه یعنی اسرائیل است و در نهایت، منجر به تسلط این دو بازیگر بر معادلات منطقه‌ای خاورمیانه خواهد شد (Rubin, 2007: 230). با شروع حمله ۲۰۰۳ آمریکا به عراق، اسد این حمله را در راستای تسلط آمریکا بر نفت عراق و کمک به تسلط اسرائیل بر منطقه توصیف نمود (Rubin, 2007: 188-189).

در زمینه اسلام‌گرایی، دوران بشار اسد تساهل بیشتری در خصوص اسلام‌گرایی اتخاذ شد؛ از جمله این که در سال ۲۰۰۳، دولت سوریه مقررات را تغییر داد و اجازه داد که سربازان در حالی که در پایگاه‌های ارتش هستند، نماز بخوانند؛ گامی که می‌توانست نفوذ اسلام‌گرایی در ارتش را افزایش دهد. همچنین به دانش‌آموزان دختر اجازه داد که در مدارس حجاب داشته باشند، در حالی که پیشتر ممنوع بود (Rubin, 2007: 238). در واقع، رژیم سوریه در زمان بشار اسد، دیگر حکومت سکولاری که با اسلام‌گرایی مبارزه می‌کرد نبود، بلکه یک دولت عمده عرب بود که اسلام را تبلیغ می‌کرد. محمد عبدالستار، معاون وقت وزیر اوقاف مذهبی



می‌گوید: سوریه آخرین خط دفاع در مقابل طرح امریکایی-صهیونیستی برای اداره خاورمیانه و از بین بردن جامعه عرب و اسلام است. هدف این توطئه‌ها، پوشاندن سلطنت خاورمیانه بر فرزندان کسانی است که قرآن آنان را از اولاد خوک و خنریز نامیده است (Rubin, 2007: 238). به لحاظ بین‌المللی، بشار اسد به مدافع اسلام‌گرایی تبدیل شده بود، او با ایران اسلام‌گرا متحد شد و همچنین شریک عربی حزب‌الله و حماس اسلام‌گرا بود. از دیدگاه وی، اگر مسلمانان بتوانند بر روی مبارزه با دشمنان خارجی اعراب و مسلمانان یعنی آمریکا، غرب و اسرائیل تمرکز کنند، اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی می‌تواند به صورت موازی با همدیگر حرکت نمایند (Rubin, 2007:64). به طور کلی، باید عنوان کرد که راجع به عراق، لبنان، اسرائیل و فلسطینی‌ها، سیاست‌های تهران و بشار اسد بسیار مشابه است و همین مشابهت‌ها زمینه نزدیکی هر چه بیشتر سوریه با جمهوری اسلامی ایران را فراهم نمود.

◀ نقش پیوندهای سیاسی سوریه

در ارتقای نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

اتحاد ایران و سوریه علاوه بر کارکردی که علیه اسرائیل و در برهه‌هایی علیه عراق و ترکیه و همچنین هژمونی ایالات متحده بر خاورمیانه داشته است، کارکرد ساختاری علیه نفوذ عربستان سعودی در حوزه شرقی مدیترانه و همچنین توازن قوای منطقه‌ای در خاورمیانه نیز داشته است. در حوزه فلسطین، ایران با توجه به وجوه مشترک ایدئولوژی اسلام سیاسی پیوندهایی نزدیک با حماس برقرار کرده است و عربستان به همکاری‌های نزدیک‌تر با فتح روی آورده است. در لبنان، ایران به حمایت از گروه ۸ مارس و عربستان به حمایت از گروه ۱۴ مارس پرداخته است. در این حوزه، کمک‌های مالی و شباهت‌های گرایش‌های ایدئولوژیک سیاسی و مهمتر از همه، نگرانی‌های مشترک امنیتی، پیوندهای ایران و عربستان و متحدین غیردولتی‌شان را شکل داده است. نفوذ ایران در حوزه لبنان و فلسطین، چالشی سمبلیک برای اعتبار پادشاهی سعودی در جهان اسلام محسوب می‌شود. ایران از طریق پیوندهای نزدیکی که با سوریه برقرار کرده است، توانسته است که نفوذش را در لبنان و فلسطین افزایش دهد و به بازیگری موثر در معادلات درونی لبنان و همچنین کشمکش اعراب و اسرائیل یا صلح خاورمیانه تبدیل شود. در واقع، سوریه و ایران رویکردی متفاوت از عربستان سعودی به مسائل لبنان و فلسطین دارند. بر این اساس در طول چند دهه گذشته علیه عربستان سعودی در لبنان و فلسطین با یکدیگر همکاری کرده‌اند.

حوزه لبنان

ائتلاف سوریه و ایران که از ۱۹۷۹ آغاز شده است، جزو پایدارترین اتحادهای منطقه‌ای در خاورمیانه محسوب می‌شود. این اتحاد، ریشه در همکاری‌های دو دولت در برابر تهدیدات اسرائیل و عراق داشت و سپس دامنه همکاری‌های سوریه و ایران از همکاری علیه اسرائیل و عراق به همکاری در برابر دیگر قدرت‌های منطقه‌ای نیز گسترش یافت (Shaffer, 7: 2013). ایران در چارچوب پیوندهای دوستانه‌ای که با سوریه برقرار کرده بود، از این کشور در برابر فشارهای ترکیه نیز حمایت می‌کرد. اسرائیل و ترکیه نیز برای اعمال فشار بر محور ایران-سوریه همکاری‌های شان را با یکدیگر افزایش داده بودند؛ به نحوی که در ۱۹۹۶، دو طرف وارد یک پیمان امنیتی شدند. همکاری‌های ایران و سوریه در طول سه دهه گذشته به همکاری علیه نفوذ عربستان سعودی در حوزه لبنان و فلسطین گسترش یافته است.

عربستان سعودی همواره نقشی فعال در تحولات درونی لبنان ایفاء نموده است. عربستان در ۱۹۸۹، عضوی پرنفوذ از کمیسیون بود که برای خاتمه دادن به جنگ داخلی لبنان ایجاد شده بود (Picard, 1996:24). عربستان سعودی طی مذاکرات طولانی با گروه‌های مختلف توانست مقدمات توافق طائف را فراهم نماید. توافق طائف، توافقی بین گروه‌های مخالف درونی در لبنان بود که به یک دهه کشمکش در این کشور خاتمه می‌داد. گرچه توافق طائف نقش مهمی برای سوریه در لبنان قائل شد و موجب تقویت حزب‌الله شد، اما به عربستان سعودی نیز امکان داد که در تثبیت اوضاع لبنان در راستای منافع خودش ایفای نقش نماید. ماحصل توافق طائف برای عربستان سعودی این بود که گروه‌های مختلف لبنانی، نخست‌وزیری رفیق حریری را پذیرفتند (Preston, 2013:34). رفیق حریری، روابط دوستانه‌ای نزدیکی با پادشاهی سعودی داشت و متحد کلیدی عربستان سعودی در لبنان محسوب می‌شد و عربستان سعودی از این طریق، نفوذ سیاسی‌اش را در لبنان حفظ می‌کرد. از سوی دیگر، سوریه و ایران از طریق نفوذ نظامی و سیاسی مشترکی که در لبنان داشتند، در رقابتی پیچیده نفوذ اسرائیل و عربستان سعودی را در لبنان محدود می‌کردند.

پس از فروپاشی شوروی، فشار تک‌قطبی امریکایی بر سوریه رو به فزونی گذاشت و تحت این فشارها، سوریه ناگزیر شد که نیروهای نظامیش را از خاک لبنان خارج نماید. هنگامی که در آوریل ۲۰۰۵، آخرین سرباز سوری خاک لبنان را ترک نمود، نفوذ عربستان در لبنان افزایش یافته بود. چند ماه پس از آن، رفیق حریری ترور شد و عربستان از مواضعی حمایت نمود که ایران و سوریه را به همکاری با حزب‌الله در ترور رفیق حریری متهم می‌نمودند. عربستان سعودی پس از این قتل احساس می‌نمود که نفوذش در لبنان



به نفع محور ایران، سوریه و حزب‌الله کاهش یافته است. عربستان سعودی در رقابت با ایران و متحدینش در لبنان به حمایت از طرح خلع سلاح حزب‌الله و طرح تشکیل دادگاه بین‌المللی برای بررسی پرونده قتل رفیق حریری پرداخت. در مقابل، ایران و سوریه نیز حمایت‌های‌شان را از حزب‌الله افزایش دادند (Zahar, 2013, 483). دو دولت، به ویژه در زمینه دفاعی، دسترسی حزب‌الله به فن‌آوری ساخت و تولید موشک‌های کوتاه‌برد و میان‌برد را تسهیل نمودند. عربستان نیز حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و سیاسی از ائتلاف ۱۴ مارس را علیه ائتلاف ۸ مارس افزایش داد.

در تابستان ۲۰۰۶، هنگامی که اسرائیل جنگ علیه حزب‌الله لبنان را آغاز کرد، ایران و سوریه از حزب‌الله لبنان علیه اسرائیل حمایت نمودند. پادشاهی سعودی به همراه مصر و اردن به مثابه محور میانه‌روها در دنیای عرب در طول جنگ، نه تنها از حزب‌الله در برابر اسرائیل حمایت نکردند، بلکه تا جایی که امکان‌پذیر بود، از حزب‌الله انتقاد کردند (Seeborg, 2013: 18). پادشاهی سعودی، حزب‌الله لبنان را به خاطر اقداماتی که به تهاجم اسرائیل به لبنان منجر شده است، سرزنش کرد. وزیر خارجه عربستان نیز مواضع پادشاهی را در سرزنش «ماجرای جویی» حزب‌الله تکرار نمود و ایران و سوریه را نیز به مداخله در امور داخلی لبنان متهم ساخت. جنگ به هزینه عربستان و متحدینش در درون لبنان و منطقه و در نقطه مقابل به اعتبار و نفوذ محور مقاومت افزود. بشار اسد در ۱۵ اگوست ۲۰۰۶ مقاومت عربی را به مثابه پارادایم جدیدی از تقلائی ناسیونالیزم عربی علیه اسرائیل ستود و رهبران «میانه‌رو» دنیای عرب را به عنوان نیمه مردها «Half man» که در طول جنگ دست از پشتیبانی مقاومت کشیده‌اند، به انتقاد گرفت (Deeb, 2013: 85). بدین ترتیب ایران و سوریه پس از خروج نیروهای نظامی سوری از خاک لبنان با افزایش حمایت‌های‌شان از حزب‌الله لبنان نفوذ سیاسی‌شان را در لبنان حفظ کرده و افزایش دادند.

حزب‌الله لبنان با حمایت ایران و سوریه از یک گروه خرد در اوایل دهه ۱۹۸۰، به یک گروه قدرتمند با ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و مهمتر از همه یک بازوی نیرومند نظامی شبه دولتی در درون لبنان تبدیل شده است که در طول دهه گذشته، در پی خروج اسرائیل از جنوب لبنان و سپس جنگ تابستان ۲۰۰۶ و قتل رفیق حریری و تحولات کابینه لبنان قدرتمندتر و پرنفوذتر از پیش ظاهر شده است. ایران و سوریه در همکاری با یکدیگر از حزب‌الله لبنان حمایت می‌نمایند و به رشد بیشتر این سازمان سیاسی در درون لبنان کمک نموده‌اند. به گونه‌ای که حزب‌الله نه تنها به نیرویی موثر در توازن درونی در لبنان تبدیل شده است، بلکه به مثابه نیرویی قابل ملاحظه در تحولات حوزه شرقی مدیترانه عمل می‌نماید (Khashan, 2013: 8). ایران و سوریه از طریق پیوندهای‌شان با حزب‌الله نه تنها



بر منافع امنیتی اسرائیل و متحدین غربی‌اش بلکه بر منافع عربستان سعودی و متحدینش نیز تاثیر می‌گذارند. از این رو، عربستان سعودی احساس می‌نماید که حزب‌الله لبنان، نیرو یا بازوی ایران در معادلات شرق مدیترانه است که نه تنها توازن درونی لبنان را به نفع ایران دگرگون نموده است، بلکه مواضع ایران را در خصوص کشمکش اعراب - اسرائیل نیز تحت تاثیر قرار داده و به تلاش‌های ایران، سوریه و حماس برای ممانعت از پیشبرد فرایند صلح اعراب - اسرائیل پیوسته است. مسأله صلح خاورمیانه و حوزه فلسطین یک حوزه مهم دیگر است که در آن ایران و سوریه در همکاری با یکدیگر مانع از پیشبرد طرح‌ها و سیاست‌های عربستان سعودی شده‌اند.

📌 حوزه فلسطین

از ۱۹۴۸ که اسرائیل اعلان موجودیت کرد، کشمکش فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به کشمکشی بین اعراب و اسرائیل با ابعاد منطقه‌ای تبدیل شد. از همان هنگام، این کشمکش به عنوان یک مسأله مهم در خاورمیانه بر منافع امنیتی اعضای این سیستم منطقه‌ای تأثیرگذار بوده است. در این میان، عربستان سعودی به عنوان یکی از مشغول‌ترین دولت‌ها در کشمکش اعراب - اسرائیل تبدیل شده است. در این راستا، مواضع عربستان نسبت به مسأله فلسطین هرگز پاسخی صرف به خصومت‌های اسرائیل نبوده است؛ بلکه فراتر از آن مواضع عربستان تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای قرار گرفته است.

در برهه‌هایی حساس از تاریخ خاورمیانه، خصومت پادشاهی سعودی با اسرائیل در مواجهه با رهبران ملی‌گرای قاهره، بغداد و سوریه به عربستان سعودی کمک کرده است. در مواجهه با چالش ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی و سوسیالیستی در خاورمیانه، پادشاهی سعودی از ایدئولوژی اسلامی کسب اعتبار نموده است. بنابراین اعتبار عربستان سعودی در سراسر دنیای اسلام به حمایت از گروه‌های اسلامی از جمله مسلمانان فلسطینی پیوند خورده بود. پیش از اعلام موجودیت اسرائیل، محمدرضا شاه در ابتدا با طرح تقسیم سرزمین فلسطین و تأسیس اسرائیل مخالفت کرد. بدین ترتیب ایران، سوریه و عربستان موضعی مشترک در ضدیت با طرح تقسیم فلسطین اتخاذ نمودند. اما پس از ۱۹۴۸ و به ویژه با رشد ملی‌گرایی عربی، محمدرضا شاه از اعراب فاصله گرفت و اسرائیل را به صورت دوفاکتو شناسایی کرد که محمد مصدق، نخست‌وزیری ملی‌گرای ایران در ۱۹۵۳ این شناسایی را پس گرفت. اما محمدرضا شاه دوباره در اوایل دهه ۱۹۶۰ در پاسخ به اوج‌گیری ملی‌گرایی عرب که لبه تیزی علیه ایران نیز داشت، به اسرائیل نزدیک شد و اسرائیل را بصورت دوفاکتو شناسایی کرد. سوریه هرگز حاضر به شناسایی اسرائیل نشد و عربستان سعودی در ۱۹۶۷ بود که



نشان داد تحت شرایطی ممکن است که حاضر به پذیرش موجودیت اسرائیل باشد. به طور کلی تا پیش از ۱۹۷۹، ایران رابطه نزدیکی با اسرائیل داشت و از این طریق، سعی در مبارزه با تهدیدات درونی و تهدیدات منطقه‌ای ناشی از ملی‌گرایی عربی داشت. از ۱۹۷۹، ایران و سوریه به عنوان چالشی علیه پیشبرد صلح خاورمیانه محسوب می‌شوند (El Husseini, 2010:810). ایران و سوریه در حوزه فلسطین، پیوندهایی نزدیک با حماس و گروه جهاد اسلامی برقرار کرده‌اند که مخالف شناسایی موجودیت اسرائیل هستند. از طرفی، عربستان سعودی پیوندهایی نزدیک با سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری فتح برقرار کرده است.

علاوه بر اختلافات ایران و عربستان در لبنان، دو دولت رهیافتی متفاوت نسبت به مسأله فلسطین دارند. پادشاهی سعودی بیش از حماس و جهاد اسلامی، از سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری فتح حمایت می‌نماید. قوی‌ترین شاهد برای دیدگاه عربستان «طرح صلح عربی» اتحادیه عرب است که به ابتکار ملک عبدالله و با عنوان صلح در برابر سرزمین در سال ۲۰۰۲ و در نشست بیروت به تصویب اتحادیه عرب رسید. ملک عبدالله بر اساس این طرح، پیشنهاد شناسایی کامل اسرائیل را در برابر عقب نشینی به مرزهای ۱۹۶۷ ارایه داده است (Al Arabiya, 2011 October 1) و از موضع سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای کسب عضویت در سازمان ملل متحد قویاً حمایت نموده است. ملک عبدالله هنگامی که طرح صلح را مطرح کرد با نارضایتی سوریه مواجه شد و در نهایت تحت فشار سوریه، ناگزیر از تغییر بندهایی از طرح پیشنهادی شد که پذیرش عملی آن را برای اسرائیل دشوار می‌نمود. در پاییز ۲۰۰۷ که کنفرانس آنابولیس در مریلند امریکا برگزار شد، سوریه بر خلاف دیگر کشورهای عربی در سطح مقامات عالی در این نشست شرکت نکرد. حماس نیز نه تنها به کنفرانس دعوت نشد، بلکه به شدت آن را محکوم کرد و رهبری ایران از آن نشست به مثابه «خزان آنابولیس» یاد کرد. حماس و ایران مخالف هرگونه موجودیت اسرائیلی‌اند و سوریه نیز از مواضع حماس حمایت نمود.

در نبرد اواخر ۲۰۰۸ و نیز اواخر ۲۰۱۲، ایران و سوریه آشکار از حماس علیه اسرائیل حمایت نمودند، در حالی که پادشاهی سعودی دست از پشتیبانی از مبارزات مسلحانه فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل کشیده بود. (Washington Post, September 28, 2012). پادشاهی سعودی بر این باور است که سوریه مسیری برای ورود ایران به درون دنیای عرب است و ایران از طریق سوریه توانسته است در معادلات فلسطین ایفای نقش نماید و در روند صلح خاورمیانه مانع ایجاد کند. در واقع، پیشبرد صلح خاورمیانه بدون موافقت و همکاری سوریه امکان‌پذیر نیست. همان‌گونه که جنگ زمینی اعراب علیه اسرائیل بدون مشارکت مصر

ناممکن است و بدون همکاری عربستان، عادی سازی روابط اعراب و اسراییل امکان ناپذیر است، صلح خاورمیانه نیز بدون رضایت سوریه هرگز به سرانجام نخواهد رسید. بر این اساس عربستان سعودی در پیشبرد سیاست‌هایش در لبنان و روند صلح خاورمیانه با چالش‌هایی مواجه است که ریشه در همکاری‌های ایران و سوریه با متحدین غیردولتی‌شان در لبنان و فلسطین دارند. بر این اساس، عربستان سعودی درصدد بوده است که سوریه را از اتحاد با ایران خارج نموده و به درون دنیای عرب بکشد تا علاوه بر تأثیرگذاری بر توازن قوای منطقه‌ای به نفع خویش بتواند سیاست‌هایش را در خصوص معادلات درونی لبنان و صلح خاورمیانه پیش ببرد. در این راستا، پیش از شروع بحران کنونی سوریه، عربستان سعودی طرح‌هایی برای دور نمودن سوریه از ایران داشت؛ از جمله تلاش برای حل و فصل مسأله جولان که با آغاز شورش‌های سوریه در سال ۲۰۱۱ عملاً فراموش شده‌اند و عربستان سعودی، بحران کنونی سوریه را فرصتی برای سرنگونی بشار اسد و فروپاشی اتحاد ایران و سوریه یافته است.

❖ رویکرد عربستان و سایر دولت‌های خلیج به بحران سوریه

رویکرد دولت‌های خلیج فارس در چهار ماه ابتدای بحران سوریه، همراه با احتیاط و دعوت رهبران عربی از مخالفین در سوریه و دولت برای حل بحران از طریق گفتگو بود. در این مرحله از بحران، رهبران دولت‌های عرب خلیج فارس خواهان ماندن اسد در راس قدرت بودند و هنوز تمایل به کار گرفتن شورشیان علیه رژیم اسد در منازعه داخلی سوریه نداشتند. اما در ادامه، رویکرد و لحن رهبران عربی تغییر نمود؛ قطر سفارت‌خانه خود در سوریه را تعطیل نمود و پادشاه عربستان در یک سخنرانی شدیدالحن در اگوست ۲۰۱۱ علیه بشار اسد، سفیر خود را از این کشور فراخواند و این حرکت توسط بحرین و کویت نیز تکرار شد. در نوامبر ۲۰۱۱ اتحادیه عرب تحت فشار قوی دولت‌های خلیج فارس، مجموعه‌ای از مجازات‌های سنگین علیه دولت سوریه در نظر گرفت (Hassan, 2013: 18-19).

در همین راستا، با توجه به پیشینه تلاش دولت‌های عرب و به خصوص عربستان سعودی، دولت‌های خلیج تلاش می‌کنند که با استفاده از بحران کنونی، سوریه را به طرف دوری از تهران و در نتیجه خارج کردن سوریه از صف متحدان منطقه‌ای ایران هدایت کنند. این تلاش می‌تواند در محور ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان و حماس در منطقه اختلال ایجاد نماید و موازنه منطقه‌ای را به ضرر ایران در منطقه تغییر دهد. در واقع، رهبران دولت‌های خلیج فارس بر این باورند که روی کار آمدن یک دولت سنی در سوریه می‌تواند زمینه‌های همکاری رژیم جدید را با دولت‌های خلیج فارس با همکاری‌های مالی و نظامی در آینده به ضرر ایران



به وجود آورد. به طور خاص، رهبران عربستان سعودی و قطر باور دارند که روی کار آمدن یک رژیم دوست در سوریه، می‌تواند قدرت شیعیان عراق را که به ایران نزدیک هستند را محدود نماید و در نتیجه، وزن استراتژیک منطقه‌ای آنها را در مقابل ایران که در دهه گذشته از افزایش قابل توجهی در منطقه برخوردار شده بود، افزایش دهد. به عبارت دیگر، یک سوریه سنی می‌تواند نیروهای سنی موجود در عراق را تقویت و در نتیجه سنی‌های عراق و حامیان آنها یعنی دولت‌های خلیج فارس را از افزایش نفوذ در بغداد برخوردار نماید. در همان زمان، تغییر رژیم در سوریه می‌تواند به تقویت پیوند دولت‌های خلیج فارس با هم‌پیمان خود در لبنان (ائتلاف ۱۴ مارس) که از نظر تقویت روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی در مقابل محور حزب الله لبنان و بشار اسد قرار دارند، کمک کند (Hassan, 2013: 17-18).

❖ رویکرد دولت‌های شورای همکاری خلیج به بحران عراق

در دهه‌های گذشته، عراق رقیب منطقه‌ای عمده‌ای برای عربستان سعودی بود. این رقابت در دو عرصه منطقه خلیج فارس و در سطح جهان عرب مشهود بوده است. عراق در دوره بعث با گرایش‌های پان‌عربیستی قوی، در جستجوی نقشی درجه اول در منطقه و برهم زدن وضع موجود و تجدیدنظرطلبی بود، اما عربستان سعودی کشوری است که غالباً در پی حفظ وضع موجود است. از این منظر، عراق دوره صدام با توجه به تجاری‌گری چون حمله به کویت، برای سعودی‌ها بی‌ثبات کننده محسوب می‌شد. اما با وجود این، تقویت هویت عربی - سنی عراق از سوی رژیم صدام، آن را در کانون جامعه عرب قرار می‌داد و این کشور را از منظر سعودی‌ها، به‌عنوان حایل در قبال جمهوری اسلامی ایران که با گفتمان انقلاب اسلامی‌اش می‌توانست یک چالش بزرگ برای عربستان سعودی فراهم آورد، مطرح می‌ساخت (اسدی، ۱۳۸۷ ش، ص ۲). اما با سقوط صدام و گسترش ژئوپولیتیک دینی در خاورمیانه، موقعیت و جایگاه ایران در منطقه ارتقا یافت و این کشور توانسته اثرگذاری و نقش‌آفرینی بهتری نسبت به گذشته داشته باشد که البته این وضعیت به متغیری تأثیرگذار در روابط ایران و عربستان تبدیل شده و چالش‌های مهمی را در روابط این دو کشور ایجاد نموده است (هراتی و دیگران، ۱۳۹۴). در واقع، با اشغال عراق توسط آمریکا در ۲۰۰۳ و همچنین فراهم شدن زمینه‌ها برای ورود شیعیان در ساختار سیاسی عراق، اولویت‌های سیاسی عربستان سعودی در قبال عراق تغییر نمود. رژیم عربستان با راهکارهای مختلفی مانند حمایت از بعثی‌ها و گروه‌های تکفیری و جریانات معارضی مانند طارق الهاشمی تلاش کرد تا روند نهادینه شدن و تثبیت قدرت سیاسی براساس مولفه‌های جمعیتی را مخدوش کند؛ این سیاست‌ها نقش مهمی در تداوم نامنی در عراق داشته است تا جایی که همواره نقش عربستان در

فعالیت‌های تروریستی در عراق بعد از صدام نمایان بوده است و این کشور به طرق مختلف این نقش را ایفا نموده است (نیاکوئی ۱۳۹۲ش، ص ۱۰۶).

اولویت و هدف مهم‌تر سعودی‌ها در این حوزه، تلاش برای جلوگیری از تثبیت ساختار سیاسی جدید عراق و بر هم خوردن موازنه قدرت منطقه‌ای به نفع رقبای عربستان در منطقه است. بر این اساس، مقامات سعودی تلاش کرده‌اند تا از تنش‌های شیعی-سنی به‌عنوان عرصه‌ای برای بسیج افکار عمومی و توده‌های درونی، در جهت حمایت از سیاست خارجی خود استفاده کنند. این سیاست که از ملاحظات استراتژیک عربستان در خصوص موازنه قدرت منطقه‌ای ناشی می‌شود، به تساهل سعودی‌ها در زمینه ورود جنگجویان خود به عراق و حمایت از شورشیان داعش منجر شده است. از طرف دیگر، شیعیان عراق در دوره پس از صدام خواستار بازتعریف ملی‌گرایی در این کشور هستند؛ بازتعریفی که از هویت عربی-سنی مطرح شده توسط صدام متفاوت است. هویت جدید عراق، از منظر شیعیان این کشور شامل عناصر سه‌گانه هویت عراقی، عربی و شیعی خواهد بود. تعریف جدید هویت در عراق و نقش محوری شیعیان در آن، عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای در تعیین جایگاه و رفتار سیاست خارجی این کشور است که از منظر سعودی‌ها، باعث افزایش کنترل و نفوذ منطقه‌ای ایران در منطقه می‌شود (اسدی، ۱۳۸۷ش، ص ۲). در واقع، از منظر سعودی‌ها، نزدیک شدن دولت عراق به ایران می‌تواند زمینه پررنگ‌تر شدن گفتمان انقلاب اسلامی ایران را که مبتنی بر حکومت اسلامی با محوریت مردم است، شود. در نتیجه، عربستان سعودی همواره به دنبال کاهش نفوذ شیعیان در ساختار سیاسی عراق از روش‌های مختلف و از جمله حمایت از گروه‌های رقیب بوده است. زیرا از دیدگاه عربستان، شیعیان از پیوند ایدئولوژیک به مراتب بالاتری با انقلاب اسلامی ایران برخوردار هستند. اما در نهایت باید گفت که هدف نهایی عربستان از مطرح کردن هلال شیعی و سایر موارد، مقابله با نفوذ ارزش‌های انقلاب اسلامی از جمله نظام سیاسی‌ای که می‌تواند به عنوان یک الگوی دینی حکومت در پهنه جهان اسلام مطرح باشد، بوده است. در نهایت منازعات داخلی عراق، فرصتی به وجود آورد که عربستان بتواند نقش مقابله‌جویانه خویش علیه انقلاب اسلامی ایران را به خوبی ایفا نماید.

سیاست خارجی عراق در حال حاضر بیشتر با ایران همراه است تا هر کشور دیگری در منطقه. نخست وزیر سابق عراق، نوری المالکی قبلاً حمایت خویش را از ایران برای اجازه دادن به این کشور برای انتقال تسلیحات به خاک سوریه از طریق قلمرو و فضای هوایی عراق اعلام نموده بود. به همین دلیل، دولت عراق (با هژمونی شیعیان در ساختار سیاسی) همچنان به عنوان یک متخاصم برای عربستان سعودی است و به همین دلیل، ایران همچنان به عنوان یک دشمن در خلیج فارس برای عربستان سعودی باقی مانده است (Larrabee and Nader, 2013:12).



به طور کلی، در حال حاضر رویکرد دولت عربستان نسبت به بحران کنونی عراق و دولت اسلامی دو پهلو است. از یک طرف، عربستان سعودی علیه داعش و همچنین اعانه دادن به آن برای عملیات نظامی در عراق اظهار نظر نموده است. در اگوست ۲۰۱۴، مفتی بزرگ سعودی گفت که القاعده و دولت اسلامی هیچ چیزی برای انجام دادن برای اسلام ندارند و آنها دشمن شماره یک اسلام هستند. دولت نیز افرادی را که قصد پیوستن به این گروه‌ها برای جنگیدن به عراق و سوریه دارند را منع نمود (Daily Star (Lebanon), 25 September 2014). اما از طرف دیگر، بنا بر گزارش‌های رسیده و آن‌طور که شایعه است، حمایت‌های قابل توجهی از دولت اسلامی به وسیله افراد سعودی و احتمالاً دفاتر وابسته به دولت وجود دارد. تعدادی از سعودی‌های جنگجو در عراق و سوریه اظهار کرده‌اند که این منع پیوست آنها به صورت موثری اجرا نمی‌شود. همچنین گزارش شده است که تعدادی از پیام‌های هیجانی که از دولت اسلامی حمایت می‌کنند از عربستان سعودی و سایر دولت‌های خلیج نشأت می‌گیرد (BBC News Online, 19 June 2014). این رویکرد دو پهلو در مورد دولت‌های قطر و امارات متحده عربی نیز وجود دارد؛ ولی در نهایت، آمال نهایی استراتژیک این دولت‌ها در عراق، به چالش کشیده شدن هژمونی سیاسی شیعیان در ساختار سیاسی عراق و در نتیجه تغییر موازنه به سود خویش و به ضرر شیعیان و جمهوری اسلامی ایران است. در واقع، این دولت‌ها و به خصوص عربستان سعودی سعی دارند با ابزار فرقه-گرایی، زمینه پیوند روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران را با عراق پس‌اصدام تضعیف نمایند.

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک نیروی محرکه اسلام‌گرایی در خاورمیانه عمل نموده که علاوه بر تأثیرگذاری بر حوزه جهانی، حوزه منطقه‌ای را در قالب محور مقاومت به دو گروه محور مقاومت و محور سازش تقسیم نموده است. در این راستا، تقابل عربستان سعودی و سایر دولت‌های عرب قابل درک است. در واقع، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران از دو بعد اساسی پادشاهی‌های محافظه‌کار را به چالش کشیده است. در بعد نخست؛ شکل‌گیری الگوی دینی حکومت اسلامی، آلترناتیوی را در مقابل نظام‌های استبدادی-محافظه‌کار و وابسته به غرب این دولت‌ها به وجود آورد و در مرحله بعدی، با قطب‌بندی منطقه به دو اردوگاه مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران و اردوگاه سازش با مشارکت غرب و پادشاهی‌های محافظه‌کار، مشروعیت این نظام‌های سیاسی را در افکار عمومی جهان اسلام با چالش مواجهه نمود. در این راستا، عربستان سعودی و سایر دولت‌های عرب بعد از انقلاب اسلامی ایران سعی در انزوای منطقه‌ای جمهوری اسلامی

ایران با ابزارهای مختلف داشته‌اند.

دامنه این تقابل در حوزه‌های مختلف منطقه‌ای از جمله لبنان و فلسطین اشغالی نیز نمود پیدا کرده است. جایی که این بازیگران در مقابل حمایت جمهوری اسلامی ایران از حزب‌الله لبنان، از ائتلاف ۱۴ مارس و در فلسطین اشغالی در مقابل حمایت جمهوری اسلامی ایران از حماس و جهاد اسلامی، از فتح حمایت نموده‌اند. در این راستا، به نظر می‌رسد که این بازیگران برای بازچهره‌بخشی به نظم منطقه‌ای در راستای اهداف استراتژیک خویش، همواره سعی در استفاده از ابزارهایی مختلف از جمله فرقه‌گرایی داشته‌اند. این استراتژی به طور آشکار، در منازعات کنونی سوریه و عراق با حمایت مستقیم عربستان سعودی، قطر و سایر دولت‌های محافظه‌کار از فرقه-گرایی نمود پیدا کرده است. در واقع، عربستان سعودی و سایر دولت‌های عرب سعی در حمایت از گروه‌های همانند داعش، احرار الشام، جیش الاسلام و غیره برای تضعیف نفوذ منطقه‌ای اسلامی ایران و در نتیجه تضعیف محور مقاومت دارند.

به طور کلی، هدف نهایی این بازیگران را در حمایت از فرقه‌گرایی در سوریه و عراق می‌توان در دو بعد اساسی تبیین نمود. در بعد نخست، عربستان سعی دارد با ابزار فرقه‌گرایی زمینه سقوط دولت اسد را که پیوندهای ایدئولوژیک و سیاسی مهمی با جمهوری اسلامی ایران دارد فراهم نماید و در نتیجه به اهداف استراتژیک خویش که تضعیف محور مقاومت در حوزه شامات از جمله حزب‌الله لبنان، جهاد اسلامی و حماس است، برسد. در مرحله دوم، با تضعیف جایگاه شیعیان در ساختار سیاسی عراق، زمینه شکل‌گیری یک نظام سیاسی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را فراهم بیاورد. زیرا از دیدگاه ریاض، دولت عراق در عصر پسا صدام باعث تقویت و افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه در تقابل با پادشاهی‌های محافظه‌کار از جمله عربستان سعودی شده است.

منابع

الف: فارسی

۱. احمدی، وحیده، رویکرد اعراب به مسئله فلسطین، فصلنامه فلسطین، شماره ۲۲ و ۲۳، ۱۳۹۳.
۲. اسدی، علی اکبر، عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران: موازنه‌سازی و گسترش نفوذ، پژوهش‌های سیاست خارجی مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۹.
۳. اسدی، علی اکبر (۱۳۸۷)، عربستان سعودی و عراق پس از صدام، برگرفته از سایت <http://www.isrjournals.ir/fa/special-articles/1115-special-aricle-farsi82.html>
۴. گودرزی، طاهره، صف‌آرایی کشورهای عربی در قبال جنگ ۲۲ روزه غزه، ماهنامه اطلاعات راهبردی، س ۶، ش ۶۹ و ۷۰، بهمن و اسفند ۸۷، ۱۳۹۳.



۵. مشیرزاده، حمیرا، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
۶. نیاکوئی، سید امیر، بررسی بحرانهای عراق و سوریه در پرتوی نظریه های امنیتی. فصلنامه سیاست جهانی. سال دوم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲.
۷. ونت، الکساندر، نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین-المللی، ۱۳۸۴.
۸. هراتی، محمدجواد و دیگران، بازتاب نظم سیاسی جدید عراق بر روابط دوجانبه ایران و عربستان، فصلنامه سیاست جهانی، سال چهارم، شماره ۳. پاییز ۱۳۹۴.

ب: لاتین

۹. Abir, Mordechai. (1988). "Saudi Arabia in the Oil Er: Regime Elites."
۱۰. Al-Jazeera, (2014) "Egypt sentences Al Jazeera journalists to years in prison", 23 June 2014.
۱۱. Baezgar, Keyhan (2008) Iran and The Shiite Crescent: Myths and Realities, Brown Journal of World Affairs, FALL/WINTER, VOLUME XV, ISSUE 1.
۱۲. BBC News Online, (19 June 2014) "How Isis is spreading its message online", 19 June 2014.
۱۳. Bradley, John R., 2005, "Saudi Arabia Exposed: Inside a Kingdom in Crisis", Palgrave Macmillan, London
۱۴. Conflicts and Collobaration, York Press.
۱۵. Daily Star (Lebanon) (25 September 2014) "Death threats for Saudi pilots after ISIS raids", 25 September 2014.
۱۶. Deeb, M. (2013). Syria, Iran, and Hezbollah: The Unholy Alliance and Its War on Lebanon. Hoover Press.
۱۷. Ehteshami, Anoushiravan (2007) Iran's Politics and Regional Relation: Post-Détente, Vol XI.
۱۸. El Husseini, R. (2010). Hezbollah and the axis of refusal: Hamas, Iran and Syria. Third World Quarterly, 31(5), 803-815.
۱۹. Hassan, Hassan (2013) The Gulf states: United against Iran, divided over Islamists", In: The Regional Struggle for Syria, edited by Julien Barnes-Dacey and Daniel Levy, European Council on Foreign Relations.
۲۰. Larrabee, F. Stephen and Nader, Alireza (2013) Turkish-Iranian Relations in a Changing Middle East, NATIONAL DEFENSE RESEARCH INSTITUTE (RAND).
۲۱. Khashan, Hilal. (2013). "Hezbollah's Plans for Lebanon." Middle East
۲۲. Price, Richard and Christian Reus-Smith (1998). "Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivist", European Journal of International Relation, Vol. 4, No. 3.
۲۳. Quarterly".
۲۴. Reuters, (16 June 2014) "Saudi rejects foreign interference in Iraq, blames 'sectarian' Maliki", 16 June 2014.
۲۵. Rubin, Barry (2007) the Truth about Syria, New York, Palgrave Macmillan.
۲۶. Seeberg, P. (2012). Syria and the EU. The crisis in Syria and the international sanctions with a focus on Syrian-EU relations. VidenscenteromdetmoderneMellemøsten.
۲۷. Seeberg, P. (2013). Lebanon and the Syrian Crisis. Challenges for the EU and the US. VidenscenteromdetmoderneMelle møsten.

